



متن حاضر، خلاصه شده نقدی است بر گفتوگوی اخیر آقای گلستان که توسط مهدی یزدانی خرم انجام شده و در نشریه شهر وند امروز شماره ۲۴ (شانزدهم دی ۱۳۸۶) به چاپ رسیده است. سعی شده است که عمدتاً رجاعات صرفاً بر روی همین گفتوگو - که به نوشته یزدانی خرم بارها و بارها مورد بازبینی و ویرایش دقیق آقای گلستان قرار گرفته است - باشد. متن‌های داخل گیومه عیناً از کتابچه ضمیمه شهر وند امروز بازنویسی شده‌اند که در انتهای هر یک شماره صفحه آنها آمده است. امکان چاپ متن کامل این نقد در «خردادنامه» به علت محدودیت صفحات ممکن نشد، اما علاقه‌مندان می‌توانند متن و پانویس‌های مفصل را در پایگاه اینترنتی همشهری آنلاین مطالعه کنند. این نوشته نه به قصد دفاع از گروهی که گلستان آنها را فرو می‌کوبد بلکه بیش از هر چیز نقدی است بر رفتار گروه‌هایی از روشنفکران ایرانی.



چه کسی از ابراهیم گلستان نمی‌ترسد؟

نقدی بر گفتوگو با ابراهیم گلستان



محمود فرجامی گلستان و حریم آدمها

آقای گلستان آدم تند و صریحی است. این را همه می دانند و البته شاید به عنوان یک خصوصیت فردی چندان مهم نباشد اما جالب اینجاست که هر چقدر این تندوی و صراحت بیشتر به سمت عصبیت و پر خاشاکری پیش می رود، طرفداران ایشان بیشتر می گویند تا آن را با صراحت و صداقت و روح هنرمندانه گلستان توجیه کنند و آنهایی که از او فکند می کنند را به داشتن هوس و تفاهم و ناگامی و حسادت و ذهن متورم و صدای بیملر و روابط شخصی ناسالم متهم می کنند (نگاه کنید به مقدمه مهدی یزدانی خرم در صفحات ۲ و ۳). خود آقای گلستان هم البته معتقد است حرفتی در خمیره یا بار آمنت قلب و خفص جناح و تمرین و نکت و این جور چیزها نباشد نتیجه چنین می شود. اما این همه واقعیت نیست و اعتراض هایی که به گفتارهای آقای گلستان می شود فقط از سر محافظه کاری و حفظ منافع و پر همیز از حقیقت یا پستیزی از کسانی که ایشان به آنها حمله می کنند نیست این سوء تفاهم یا تهمت ناخوانده بحث بر سر این نیست که چرا آقای گلستان در مورد فلان شاعر یا نویسنده مشهور می گوید بلند نبود، سواد نداشت، بدمی نوشت، مشکل آنجاست که آقای گلستان به تمسخر زنی های بیجا و خراج از موضوع می پردازد و با توهین و تحقیر و بیضا یا دخالت در حریم خصوصی و نیمه خصوصی افراد نقد اثر و مؤثر را در هم می آمیزد به این نوعی که همگی از یک گفتگوی ۳۳ صفحه ای جمع آوری شده نتوجه کنید.

۱- گلستان در مورد سید حسین نصر با طعنه می گوید «این آقای نصر با تسلیم اطلاعاتی که طرف این اطلاعات را به حد یک نوع چیزها یا در جهت های دیگری کار می برد» (ص ۳۵).
۲- گلستان، مهدی یزدانی را یکی از

بی اطلاع ترین آدمهایی که بودند» توصیف می کند و چند بار (ص ۱۱) از لفظ «خیر» برای توصیف (یا تحقیر) اطرافیان یازرگان در ماجرای ملی شدن صنعت نفت استفاده می کند.
۳- گلستان در مورد شاملو در پاسخ به سوالی که ربطی به شاملو ندارد - ضمن اینکه او را به سوء استفاده از دسترنج دیگران در ترجمه ها متهم می کند می گوید «ای آن رفتاری که با طوسی حاجری کرد درست بود؟ تمام سکوی پرش شاملو ترجمه هایی است که طوسی حاجری کرده است طوسی این کارها را برای او می کرد طوسی از سال ۱۹۱۸-۱۹ در مجله اطلاعات هفتگی ترجمه های در خشان فرانسه چاپ می کرد در صورت خواننده بود زبان می داشت بعد هم شاملو او را از خانه بیرون می کند» (ص ۱۱).

۴- گلستان، منشی زاده را «ادم فاشیستی» توصیف می کند و آن هم در جایی که بحث درباره شاملوست و گلستان در ۲-۳ جمله می خواهد بگوید که شاملو «گینگمش» را که دکتر منشی زاده خوب ترجمه کرده بود باز نویسی کرد و به نام خودش منتشر کرد (ص ۱۱).
۵- از نظر گلستان، یکی از کسانی که می توانست به همد و واقعا می فهمید پرویز داریوش بود که البته او هم همشکل پرت و پلا گفتن شد (ص ۲۰).

۶- در مورد و شایر اهرانی می گوید «اگر اهرانی به چرت و پرت های این کسی گفت احتمالی داشت اصلاح چرلین شکلی کار می کرد؟ می خواست برود درست سیمین بشود معلم مجیز شوهر سیمین را می گفت همیشه تعلق سیمین را می گفت تا سیمین به عنوان ورد دست خودش در دانشگاه گازی برایش نیکند» (ص ۲۵).
۷- گلستان در پاسخ کوتاهی که به پرسشی درباره سکوت خود در سال های اخیر می دهد دانشنامه ایرتیکا را هم بی نصیب نمی گذارد بهتر برای ضخیم کردن مجسمه هیچ تاریخ و

«دانشنامه» می اعم از «جمله های کلاسیک» یا «جمله های کلاسیک» یا «تیر لیک» یا «تیر لیک» که این دو آخری یکی هستند - درست است و بعد شده (ص ۳۰).
اینها فقط بخشی از حملات تند آقای گلستان به دیگران است که چون مطلقا نه ربطی به آقای گلستان و نه ربطی به پرسش های گفت و گوگر داشته، در اینجا آوردیم تا نشان دهیم که این مفضل تر است. این قبیل حرف ها نه تنها جواب نقدها نیستند و تحقیر های بی موردی هستند که به صرف بزرگ و فهمیده و صریح بودن هم چ گوینده ای قابل توجه نیستند به خصوص اگر گوینده این حرف ها هم می باشد که در مورد ادعای رابطه داشتن شخصی دیگری یا شاعر ای در گذشته - که هیچ کدام کوچکترین نسبت قانونی ای با گلستان نداشتند - به شدت عصبانی و پر خاشاک می شود.

گلستان و منتقدین
از نظر ابراهیم گلستان تمام آنهایی که به کارهای او - و به خصوص آثار مسیمایی اش - ایراد گرفته و می گیرند، حتی آدم حقیر و زبون و ضعیف و حسود و ولعده و بی سوادند و در این زمینه هیچ گاه از قیود استثنای استفاده نمی کنند سر و صدا و نقد و ایراد آنها در حکم «صعق کردن ها» می است که گلستان نه مهم است و نه فرقی می کند (ص ۲۲).

از نظر گلستان، هیچ کدام از این نقدها نقد نیست و «بک شاملو و مدرک یا کلام منطقی» در آنها نیست که ادعای نقد آشپز روی را دارند. نقد است و نقد بلکه اینها «الهامه» حسرت نموده از آرزوهای ولعده است» (ص ۲۱).
آقای گلستان هر چند که بهر هاد این گفت و گو تاکید می کند قصد پاسخ گفتن به منتقدان و نقدها نیست. این را ندارد اما حجم بزرگی از همین گفت و گو را صرف تحقیر و توهین به آنها کرده است و حتی در انتهای گفت و گو، بخش بزرگی را به صورت مکتوب به این امر اختصاص داده است

که به خاطر طولانی بودن، یزدانی خرم نشر کامل آن را به کتابی حواله کرده است.
آقای گلستان که خودش در همین گفت و گوها دهها بار به نقد بیجا و بی جای سایر هنرمندان و روشنفکران - صمدتا بدون شاهد و معرکه - که او از منتقدان این طلب می کند - پرداخته است. حتی از توجیه بعضی رفتارهای نیمه خصوصی آنها هم فرو گذار نکرده است. او منتقدان خود را به سگهایی تشبیه می کند که در سرزمینی که سنگ ها را پست می کند، ها شاملو ادعا می کند که هرگز دندان به پای سگ نمی برد (ص ۲۲).

اما معلوم نیست چنین از ادعای تردی که ادعا می کند اگر تیغ هم بر سرش بزنند دندان به پای سگ نمی برد چرا هزاران کلمه در وصف همی شعوری و بی سواد و شهوت خونی و حقاقت و عندهای بوخن و فلتکی و جامه لایق بوخن و نکت و چرت و پرت گفتن و حسادت - چنانچه این - و صومادر پاسخ به پرسش هایی که ربط چندینی به منتقدان ندارند - به کار می برد.

گلستان و نقد
مشکل آقای گلستان، فراتر از نفرت یا تحقیر ایشان نسبت به منتقدان خودش است که گویا وی بانفس نقد مشکل دارد و آن را کار آدمهای ضعیف و زبون می داند. در یک سطر از زمان های فرانسوی، گنایان شهر از جوانکی شاعر درباره علت شاعر شدنش می پرسند و او - در موفقیتی خندناور - می گوید چون نه زور بزرگی هیز پیشکشی نه سرمایه تجار و نه خاندانهای اشرافی (و خلاصه نه هیچ چیز بجز بدمرد بخوری) داشته، شاعر شده است! شاعران بلرزان است اما اگر کسی چنانچه آن معتقد باشد باید در عقل یا شعورش شک کرد. آقای گلستان درباره منتقدین صراحتا می گوید «هر روز آنها که قلم می سازند، دهها مرتبه بهترند از آنها که در باره قلم چیزی می نویسند» (ص ۱۲). این جمله را کسی می گوید که در مدح او درباره تسلط کم



نظیرش بر تاریخ هنر و سینما سخن می گویند و بنا بر این با تأثیر غیر قابل انکار منتقدان ادبی و هنری بر اعتدالی هنر و ادبیات غرب آشنا شد. بحث فقط بر سر یک کلام نیست؛ در سراسر همین گفتگو گوی قابل استناد آقای گلستان حتی در هوشستی یادوربین، این حرف پایه و مایه تمام اظهار نظرهای آقای گلستان در باره منتقدین است و با عرصه پرورش در حد اظهار نرات همان جنبه فیلسوفی است که در پاسخ به نقدهای منتقدی مشهور در باره فیلمش به تحقیر و کنایه گفته بود پول تخصصی که تلاشهای فیلم من در وقت دیدن آن شکسته اند را کل فروش فیلمهای او بیشتر است!

نیاز به گفتن ندارد که هیچ شکی در «ملکان» چرندگویی و حسودوزی و بی وفادی منتقدین نیست. اما حکایت حکایت در مسجد است و چند تاز کلمات:

چند نقدی که آقای گلستان به عنوان شاهد مثال اشاره می کند همه حکم سراج چرس رقت از میان تمام پیامبران را دارد به طوری که دست روی پرستش نه دست نقدها در باره آفرش گلشن است همچنان که از میان بیشتر معنیات محتاج جواب جنبه گلستان روی حرفهای غریب و کموزن شمس ال احمد مقرر می دهد از تمام نقدهایی که در این سالها و به خصوص بعد از انتشار هفتکتن یادوربین در باره او و آفرش نوشته شده تیر به قسمت کوچک و کم اهمیت نقدی درباره گلستان «خروس» اشاره می کند و به آن جواب محصل می دهد.

رفتاری که آقای گلستان در برابر نقدها در پیش گرفته در همین منظومه نصرت از نقد و تحقیر منتقدان معنای پیدا و با کمی دقت پاسخ این پرسش تکراری که «چرا به منتقدان نان جواب نمی دهید؟» آشکار می شود. در واقع جواب تند آقای گلستان به نقدها هم - البته اگر به همچون چیزی قابل باش - چه با وجود چنین حملات تندی که در روزها و روزها درونی سوخت و میوز لید - تاکتیکی است برای تحقیر بیشتر و حتی عمیق کردن منتقدانی که آقای گلستان به تلویح و تصریح چندین بار در همین مصاحبه به آنها اشاره کرده است.

این جواب ندادن ها واقعه با ز روی بی انتهای یا بزرگمشی نیست نوعی تحریک منتقدان و در ضمن فرار از نقدها و سوالات بیجا است نه سکوت این قدر دیگران را عمیق می کند و نه کلر آقای گلستان سکوت گسسته سال هست که میباید دشمنی در باره جلال ال احمد سکوت کرده است و حتی نامه صد و چند صفحه ای آقای گلستان که

از او خواسته تا سکوت خود را بشکند هم (که اتفاقاً او از قضا و قدر و بر عین مخالفت آقای گلستان چاپ هم شده است) او را به یاد می آید و نداشتن است. چرا از این نوع به نکوتها و دهاموره مثل این کسی «حرفش» نمی گوید؟ یا چرا از اظهار نظرهای تند و سریع در باره مسئولان احمد که نمونه بارز آن گفتگوی همین مجله شهرتند با ضیا موحد بود او تندترین تعبیر در باره ابی احمد را به کار برده بود - کسی چنین آشفته نمی شود؟ آیا این تفاوت برخوردها به خاطر این نیست که وقتی ضیا موحد در باره ال احمد سخن می گوید به طرز فکر او می تازد و وقتی گلستان در مورد او سخن می گوید وارد مسائل چون خویشت در امانت و منبع درآمد و شرایط کاری هم می شود؟ تازه بعضی - مثل را چه در جواب داد و پار حقوقی دارند نظیر ماجرای سونگ - ستاده آقای گلستان از صبا و روزی در فیلم «سبز گنج مره جنی» که کمالا قابل پیگیری فضایی هم بوده و به پاسخ به آنها بیشتر «وظیفه» تلقی می شود و نه «طفه» و هنوز جا دارد که صاحبگری که زیاد مرعوب یا مجذوب آقای گلستان نباشد چنین سوالاتی را هم بپرسد و بخشی از فضای کتاب یا نشریه ای که حجم بزرگی از آن به تحقیر دیگران اختصاص می یابد را برای پاسخگویی به چنین سوالاتی هم در نظر گیرد.

گلستان و روشنفکران

همچنان که موج تحقیر و توهین از محدوده منتقدان آقای گلستان می گذرد و تا شعاع کل منتقدان پیش می رود در این گستره هم محدود نمی ماند و تقریباً تمام روشنفکران را در بر می گیرد. جمله شدید و وسیع و کمال شناسی گلستان به روشنفکران به حدی است که کمتر از سوی دیگران به لبه دارد و البته دلایلی هم که ایشان را هم می کند کم نیست.

در مورد روشنفکرانی که در دهه های ۲۰ و ۴۰ (۵۰ و ۶۰ میلادی) بنا بر سنت جهانی گفته می شود خود قرار داده بودند می گویند تازه مگر آنها را می که گفته می رفتند که بودند؟ آقای احمدی هارمی آورند؟ (ص ۲۰)

ابراهیم گلستان «کلون نویسنده گان ایران» را هم زک هوجی گری می توصیف می کند (ص ۱۲) و معتقد است فقط یک شیونگی بود برای عده ای که می خواستند شاوگ بکنند (ص ۱۴) هم چنین می نویسد: «من بروم در - بارم مر بنشینم عرق و آبجو بخورم؟ - می هرگز حرف و آبجو نمی خورم - بعد هم با بایم به استیج گوت و فکر کنم تا نلر انقلابی منم تمام این آجهایی که در سراسر مملکت پیام کردند حساب نیستند ولی آنها ای که حتی فارسی را نمی توانستند درست بنویسند - و اگر هم می توانستند بلد نبودند شعر و قسه بگویند - در استیج گوته انقلاب کردند؟» (ص ۲۲)

اما ماجرا به همین لنای شخصها را در آوردن و کافختمین بودن روشنفکران و شلوغی کلون نویسنده گان و عرق خوری در باره مر ختم نمی شود آقای گلستان به کل منکر وجود چیزی به نام فضای روشنفکری در آن سالها می شود و در جواب به پرسشی در این باره با قاطعیت

هنگام خلط شان ادبی و هنری گلستان و ادبیات فاشیستی وی فراموش نکنیم که آن ادبیات هتاکنه چینی که هنوز هم متأسفانه رسوبات شیخ آن در برخی مطبوعات ایران - بعضاً با گرایش های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی - کاملاً متفاوت - وجود دارد در آنده حرکت های چینی و حزب توده ای بود که بسیاری از نخبگان و روشنفکران زمانه جذب آن شده بودند

می گویند عزیز من: کلام فضای روشنفکری؟ آن قدر نگو و اسلا چنین چیزی وجود ندارد. شما چرا اسم گذاری می کنید و می گوید فضای روشنفکری آگهی می گوید اینها روشنفکر هستند؟ چه چیزی از روشنفکری در اینها دیده اید؟ آخر به می گویند می را روشن کنید» و بعد چنین حکم می دهد: «صلا فکر وجود نداشت که بخواند حرکت فکری ای وجود داشته باشد. کلام حرکت فکری گذر به ۱۳۱۸ به ما گفته شد برآید در مسابقات فرهنگی کشور شرکت بکنید در شیراز و در جایی که مسابقه بود به جای استخر حوضی بود پر از جن و قرار بود مادر این حوض - ۲ متری پر از لجن شنا بکنیم و واضح است که نمی شده حالا هم نمی شود و هیچ وقت هم نباید بشود همین بنا بر این چه کسی می گوید این فضا فضای روشنفکری است؟ از توی این فضای روشنفکری چه چیزی در آمده است که به شما اجازه می دهد این گفت را برای آن شما به کار ببرید؟ چیزی که بود بیشتر واکنش حسی و عصبی و آرزویی و خجالی بود و مطلقاً فکری نبود» (ص ۲۲)

نقد فضای روشنفکری و اصولاً وجود هر گونه فکری و تشبیه آن فضا به حوضی پر از لجن، به علاوه وصف عرق خوری و شلوغی و حاققت جمع کنیری از کسانی که امروز به عنوان شاعران و نویسندگان و هنرمندان و روشنفکران ایران شناخته می شوند نه از سوی مسردبیر روزنامه آشاکر سابقاً عصر است و نه از سوی یک جوان و بلاگ نویس پر خاستگرا که یکی از سرغرض روزی و نفرت و همه چیز را توطئه دیدن و دیگری از سر جهل و هیجان و نیاز به جلب توجه نوشته باشد این در حالی است که عموم صاحب نظران بی غرض دهه ۲۰ و ۳۰ را از نظر چشم ادبی و هنری در دوره معاصر ایران کم نظیر می دانند و آثار متعدد هنری و ادبی در خندان به جا مانده از آن دوران از فیلم سینمایی و مستند و مصان کوتاه و بلند و دیوان اشعار و انواع هنرهای تجسمی و نمایشی نمایشنامه و تئاتر - موبدیان امرند و بعد هم می نماید که همگی محصول «دیکته های عملی» آقای گلستان باشند!

چاپیتر از اینها انتقادات تندی است که آقای گلستان به خاطر عدم تأثیر گذاری روشنفکران بر روند انقلاب و براندازی رژیم پیشین - البته به زعم ایشان - به روشنفکران وارد می کند به طوری که حتی این عدم تأثیر مردم از روشنفکران در ماجرای انقلاب را به عنوان دلیل یا نشانه ای بر نبود فکر و اندیشه و فضای روشنفکری قلمداد می کند.

یکی از انتقادات اصلی آقای گلستان به آنها ای که ما روشنفکران می نامیم آن است که برای انقلاب و مردم کاری نکردند. چنان که گویی آقای گلستان مبارزی انقلابی بوده است که پس از انقلاب هم پایه های مردم، جنگ و تحریم و هزار بلا و مصیبت کشیده است و کلاً کرده است در این جا قسم به هیچ عنوان پیش کشیم و پرداختن به م سالی نظیر ارتباط ابراهیم گلستان با دربار پهلوی امیر عباسی هوید شد شرکت نفت و سپس خروج از ایران و غیبت و سکوت ایشان در سخت ترین سالهای که هر مددی - حتی در حد تأمین مخارج اندک مجله ای یا تهیه فیلمی - بسیار مفید و ضروری بود از چندان لازم نمی نامیم اما چنین تخطیهای از سوی آقای گلستان که پیش از انقلاب روابط حسنه ای با شرکت نفت هویدا و دربار داشته و پس از انقلاب هم جز اقامت در قصر ساکس و بدو برآه گفتن و تحقیر جمعی از ایرانیان کل دیگری نکرد بهت آور است.

تأثیر گلستان بر ادب و هنر معاصر

آقای گلستان در زمانه خود نویسنده ای خاص و فیلم سازی نوآور بود. ست و همانند دیگران به میزان کیفیت و کمیت آثار هنری ای که تولید کرده بر فضای فکری و فرهنگی ایران تأثیر گذاشته است. قطعا ام آقای گلستان شاکر دنی را

مستقیماً تربیت می کرد یا به بهانه پاسخگویی به نقدها نظرات خود را بهتر و بیشتر تبیین می نمود یا به انتشار نشریه ای یاری می رساند یا امکاناتی را برای هنر جوان بی ضاعت تقدیم می کرد. این تأثیر گذاری بیشتر می بود ولی به هر حال بدون این کارها هم تأثیر ایشان به قدر خود بوده و هست. این یک قاعده عمومی است که باعث می شود تا گلستان هم در کنار سایر بزرگان ادب و هنر معاصر نظیر احمد شاملو و بهرام بهیضایی و هوشنگ گلشیری و محمود دولت آبادی و نجف دریابندری و دهانفر دیگر فرار بگیرد در نظرنگر فن همین اصل ساده و مبانه بیش از حد شیفتگان و میلین گلستان (که در تمام آنها را گلستانیت می نامیم) در باره ابراهیم گلستان باعث می شود تا گلستان به جای قرار گرفتن «در کنار نویسندگان و هنرمندان بزرگ معاصر» بر بالای آنها فرض شود و همین مرمتنا بیشتر سودتلفها و خطاهاست.

آقای گلستان در مجموع دو فیلم سینمایی بلند و سه چهار فیلم مستند ساخته است و چند قصه بلند و کوتاه منتشر کرده است که با فرض بسیار عالی و فوق العاده و اثر گذار بودن تمام آنها باز هم جایگاهی بیش از جایگاه یک هنرمند و نویسنده خوب و درجه اول که چند فیلم ساخته و چند قصه نوشته نمی بسیار ایشان نمی کند.

تعیین جایگاه فرهنگی (اگر چنین امری شدنی باشد) بعضی افروختنی بلاهت آمیز است و گذشت زمان خود روشنگر پایه و مایه هر کس است. اما از آنجا که گلستانیتها در این باره غلو می کنند و یکی از دلایل توجیه درشت گویی های آقای گلستان در باره سایر روشنفکران و تخطئه عمومی فضای فرهنگی ایران توسط ابراهیم گلستان همین جایگاه موهوم است باید به آن پرداخت.

از آخرین اثر منتشر شده آقای گلستان در ایران - پیش از ۲۰ سال می گذرد و بسیاری از کوه های آقای گلستان در سالهای اخیر دوباره چاپ و رونق بازار شد و در فیلمهای ایشان هم تقریباً به راحتی در دسترس می شد و در تخطئه کلون نویسنده گان و دیگر حرکنهای اغترافسی علیه سانسور و دعای می کند که هیچ کس به گفته من کتاب توفیقی نگار (در ص ۱۷) خود در جای دیگری می گوید آنرا از کتابخانه اش در وزارت ارشاد مده است اما چه در «هوشتن با دور بین» و چه در همین مصاحبه بارها این گونه تائین می کند که آثار بسیاری دارد که مجال انتشار آنها نیست اما مگر این نویسنده بسیار تأثیر گذار ما در این می و چند سالی که در انگلیس رفته می کند چه محدودیتی برای نوشتن و انتشار آثار خود داشته است؟ مگر جز این است که نوشتن فقط به قلم و کلمه نیاز دارد و انتشار کتاب حتی اگر این سومشکی داشته باشد در آن سو برای ایشان با هیچ محدودیتی مواجه نیست؟

گیریم منتقدان و روشنفکران دشمنان مرض آقای گلستان هستند جایگاه کتابهای گلستان در میان توده اهل کتاب ایرانی کجاست آن هم در زمان فارسی که موزون بودن همیشه جایگاه خاص خودش را داشته و دارد؟ جز این است که - مثل همه کتابهای دیگر بعضی پسندیدند و «چه خوب» و «چه عالی» گفتند و تمام؟ - همه چیز به صنعت و وزن نیست که با اثر مصنوعی آنگون گلستانی تأثیر عظیمی به وجود بیاید آن هم در روز گاری که دست و پای شعر نیز از وزن و قافیه باز شده است. صفحات ۲۱ تا ۲۳ همین کتابچه شهر و نهم مستقیماً به قلم خود آقای گلستان نوشته شده است و البته زیباست و آهنگین و به مذاق برخی خوش. اما نخواندها بخوانند و شگفتی این اثر را که قرار بوده با هست که تأثیری شگرف بر فعالیت کشور بگذرد را نمودار کنند.

آقای گلستان سانسور و «دعای دلمی» و مسئله در محصل حقیق» (ص ۲۲) را از دلایل



کم کاری پیش از انقلابش می‌باشد اما در دوره زندگی در خارج از کشور، تقریباً هیچ کاری ارائه نداده است و در حالی دیگران راه تنبلی و رزخوت و تکرار خود متهم می‌کند که کسی از معدود نوشته‌های ایشان که در نشریات کنونی انتشار یافته (هر راه رفته و رفتار) به باز نویسی شده است است که خود ایشان پیش از این در نشریه‌های دیگر منتشر کرده بود.

آقای گلستان که همواره بر سرای تحقیر و روشنفکران و نشانی دادن بی‌حاصلی کار آنها از عدم تأثیر گذاری آثار و آرای آنها در توده مردم (حتی توده انقلابی) مایه می‌گردد از آن کتون چه تأثیر خاصی بر فضای ادبی و هنری ایران دارد؟ اگر قروض نسبتاً زیاد و واکنش‌های این طرف و آن طرف در مورد کتاب «هوشن» با موریس باعث این سوء تفاهم شده است که باید یادآوری کرد بخش بزرگی از این توجه به خاطر ادعاهای چندجلی آقای گلستان در باره دیگران، کنجکاو می‌مورد قروض فرزاد و چندیت طبیعی اظهار نظرهای شخصی و تند و تیز و آنچه که «تاریخ شفاهی» نامیده می‌شود بوده و واکنش‌ها نتیجه طبیعی ادعاهای اغلب نادرست و هتاکانه جناب گلستان در باره خود و دیگران است یعنی همان عوللی که باعث می‌شود فلان روزنامه افشاگر همواره مورد توجه باشد و خاطرات بهمان بی‌پنج کرد تاچی بارها بارها تجدید چاپ شود.

اگر آقای گلستان تأثیری نداشته باشد در این نسلی که عموماً آفرام بلند و چند قیام مستند ایشان را ندیده و حمله خواندن کتاب‌هایشان را ندارند اما «هوشن» با دوربین و «امثال آن را» مشتاقه می‌خوانند از این باب حالت از جهت دیگری است که به آن خواهیم پرداخت.

والا حضرت گلستان از تحقیر و توهین‌های تند و عتاب‌لود چیز بدتر و خرد کننده‌تر و موهن‌تری هم هست و آن واکاوی‌های بالا مستانه تر حریف‌گیر شخصیت و پایگاه اجتماعی و مسائل خصوصی افراد است و آقای گلستان از این منتهای درجه و هنرمند و قوی‌گزار نمی‌کند فحش ناموسی اگر عصبی کند مست است و واکاوی دلسوزانه و وضعیت خراب‌گویی و بر رخ کشیدن عیب‌ها و حقایق‌های واقعی (که هر کسی دارد) خرد کننده و نفوذ کننده است آقای گلستان در مورد هوشنگ گلشیری - آن هم در پاسخ به سؤالی که ربطی به شخصیت گلشیری ندارد - با همین لحن به جایگاه اجتماعی او پرداخته و با دلسوزی بسیار موهنی می‌گوید: «از کتاب‌های گلشیری فشاره احتجاب» را خواندم و یکی دیگر که آقای میلانی به من داد، خبه من به این چیزها اعتقاد ندارم ولیکن گلشیری زحمت کشیده و خودش را از آن پایین بالا کشیده است» (ص ۷).

نکته بسیار تأمل انگیز این است که این جملات بخشی از پاسخ آقای گلستان به این سؤال است: «یک نکته‌ای که در باره شما گفته شده یا نوشته‌اند این است که برخی شما را نویسنده‌ای رئالیست می‌دانند که از فضای شهری تر و عینی‌تر نوشته‌اید اما که گلستان سؤال مصاحبه‌گر را قطع می‌کند و می‌گوید: «اول اینکه این همی‌داننده خیلی مجهول‌گرای است زخم زبان دارد گلشیری گفته عجباً استفاده از فعل مجهول برای آقای گلستان زخم زبان دارد و زنا نیست بودن» بهتان ناحق محسوب می‌شود. آن وقت این مرد از آنجا به این دل‌نژاد چگونه به خودش اجازه می‌دهد تا به این حد به شخصیت یک نفر بنزد آن «مجهول‌گرای» اگر زخم زبان داشته باشد، این معلوم‌گرای (از تیش خراب چزار کمتر است که آقای گلستان اضافه و تأکید می‌کند: «فراموش نکنید که او (گلشیری) از جای پایینی خودش را بالا کشیده بود منظورم بی‌نوله و خرابه نگرسی محیط است» (ص ۷). قاعدتاً منظور از این «محیط» جامعه ایران نیست.

چرا که همه در همین محیط (چه واقعاً بی‌نوله و خرابه فکری باشد چه نه) رشد کرده‌اند و نوازی به گفتن و تأکید ندارند بلکه منظور آقای گلستان محیط شخصی و خصوصی‌تری است که گلشیری در آنجا رشد و نمو کرده در انتهای همین پرستش پس از ذکر داستان دیدارش با گلشیری در لندن - که البته تأکید می‌کند «فقط و فقط به خاطر آنکه دخترم گفته بود» او را دیدم - می‌گوید: «همه‌ها در نوشته‌های میلانی و چیزهایی که خود میلانی در باره بطور بالا آمدن این آدم تعریف کرده دیدم که واقعا فوق‌العاده است» (ص ۷).

ابراهیم گلستان در چنین مواقعی به موضوع از قلب یک روشنفکر، هنرمند، نویسنده و منتقد و امثال چنین جایگاه‌هایی به مقلد خان و شاهزادگانی صمد چاسق قوط می‌کند که بزرگوارانه به خاطر زحمات رعایای تحت امرش خستند است و حتی به سبب اندک پیشرفت‌های آنان، تحسین‌شان نیز می‌کند. او عمق بدبختی و منجلاهی که این قشر مفلوک در آن دست و پا می‌زند را می‌داند و از این جهت سعی می‌کند رجس و ناپالودگی رفشان و گذار آنها را تحمل کند و اینها البته همه در صورتی است که رعیت حد و مرز و مرتبه خودش را بشناسد و پا را از گلشیم دراز تر نکند که اگر خدای ناکرده جاسازی به سلامت آن والا مقام کند. حتماً پایه تیر و ملافیه و پیشه اجنادی‌اش را پیش چشمش آورد تا بداند که بوده و از کجا آمده و حد خودش را بهتر بشناسد.

قصدم از چنین مقایسه‌ای ابتدا تشبیه بی‌پایه و

تمسخر نیست تمام بر خورده‌ی که آقای گلستان با دیگران در چه ممدودی که از

آنها تمجید می‌کند و چه کثیری که آنها را با انواع کتابه و دشنام و بی‌اعتنایی تحقیر می‌کند - در همین قالب قابل ارزیابی است و این ربطی به شأن و مقام بالای آن جناب در هنر و ادبیات ندارد. آقای گلستان در بخش مفصلی که خود در نوشته‌های این گفتگو نوشته است - و البته بعد از چند بار تأکید بر عزم ایشان بر پیخ نشان به منتقدان و مخالفان و خرده‌گیران خود و بی‌اعتنایی محض به این قشر حقیر و حدود عقده‌ای و نکت - در باره محمود اعتمادزاده (به آذین) هم مطلب مشابهی می‌نویسد و با همین دیده قضاوت‌نیت‌یابی و دلسوزی می‌کند (ص ۱۰۱ و ۱۰۲).

مسئله بر سر نگاه متفرعانه آقای گلستان به روشنفکران و منتقدین نیست این نگاه در آثار او هم صریح و جاری است مثل وجود «هر کر» که در بسیاری از دل‌ه‌ن‌ها و خاطرات و حتی گفتگوهای گلستان وجود دارد و معمولاً موجود حقیر بدبخت منفعلی است که مورد عنایت و تقدیر شخصیت‌های اصلی داستان‌های گلستان یا خود او قرار می‌گیرد.

با مشای این توصیف بسیار قابل تأمل آقای گلستان از یک کتلفروش دوره‌گرد «یک مرد بلندقد شیرهای الکتلی دوره‌گرد می‌آمد که بر واقع کدا بود که برای گدایی خودش روزنامه‌ها و مجله‌هایی که از خرجه می‌آمد را می‌فروخته» (ص ۶) که به اندازه یک مقاله مفصل در توصیف نگاه گلستانی به آدم‌ها گویاست؛ نگامی که حقایق تیاب و ایراد گیر و نیت‌سنج است و یک کتاب‌فروش دوره‌گرد دستار را در واقع گدایی می‌بیند شیرهای و هم‌زمان الکتلی که «برای گدایی» خودش کتاب و مجله می‌فروشد. آن هم مجله‌های خارجی!

چرا که همه در همین محیط (چه واقعاً بی‌نوله و خرابه فکری باشد چه نه) رشد کرده‌اند و نوازی به گفتن و تأکید ندارند بلکه منظور آقای گلستان محیط شخصی و خصوصی‌تری است که گلشیری در آنجا رشد و نمو کرده در انتهای همین پرستش پس از ذکر داستان دیدارش با گلشیری در لندن - که البته تأکید می‌کند «فقط و فقط به خاطر آنکه دخترم گفته بود» او را دیدم - می‌گوید: «همه‌ها در نوشته‌های میلانی و چیزهایی که خود میلانی در باره بطور بالا آمدن این آدم تعریف کرده دیدم که واقعا فوق‌العاده است» (ص ۷).

ابراهیم گلستان در چنین مواقعی به موضوع از قلب یک روشنفکر، هنرمند، نویسنده و منتقد و امثال چنین جایگاه‌هایی به مقلد خان و شاهزادگانی صمد چاسق قوط می‌کند که بزرگوارانه به خاطر زحمات رعایای تحت امرش خستند است و حتی به سبب اندک پیشرفت‌های آنان، تحسین‌شان نیز می‌کند. او عمق بدبختی و منجلاهی که این قشر مفلوک در آن دست و پا می‌زند را می‌داند و از این جهت سعی می‌کند رجس و ناپالودگی رفشان و گذار آنها را تحمل کند و اینها البته همه در صورتی است که رعیت حد و مرز و مرتبه خودش را بشناسد و پا را از گلشیم دراز تر نکند که اگر خدای ناکرده جاسازی به سلامت آن والا مقام کند. حتماً پایه تیر و ملافیه و پیشه اجنادی‌اش را پیش چشمش آورد تا بداند که بوده و از کجا آمده و حد خودش را بهتر بشناسد.

قصدم از چنین مقایسه‌ای ابتدا تشبیه بی‌پایه و

تمسخر نیست تمام بر خورده‌ی که آقای گلستان با دیگران در چه ممدودی که از

آنها تمجید می‌کند و چه کثیری که آنها را با انواع کتابه و دشنام و بی‌اعتنایی تحقیر می‌کند - در همین قالب قابل ارزیابی است و این ربطی به شأن و مقام بالای آن جناب در هنر و ادبیات ندارد. آقای گلستان در بخش مفصلی که خود در نوشته‌های این گفتگو نوشته است - و البته بعد از چند بار تأکید بر عزم ایشان بر پیخ نشان به منتقدان و مخالفان و خرده‌گیران خود و بی‌اعتنایی محض به این قشر حقیر و حدود عقده‌ای و نکت - در باره محمود اعتمادزاده (به آذین) هم مطلب مشابهی می‌نویسد و با همین دیده قضاوت‌نیت‌یابی و دلسوزی می‌کند (ص ۱۰۱ و ۱۰۲).

مسئله بر سر نگاه متفرعانه آقای گلستان به روشنفکران و منتقدین نیست این نگاه در آثار او هم صریح و جاری است مثل وجود «هر کر» که در بسیاری از دل‌ه‌ن‌ها و خاطرات و حتی گفتگوهای گلستان وجود دارد و معمولاً موجود حقیر بدبخت منفعلی است که مورد عنایت و تقدیر شخصیت‌های اصلی داستان‌های گلستان یا خود او قرار می‌گیرد.

با مشای این توصیف بسیار قابل تأمل آقای گلستان از یک کتلفروش دوره‌گرد «یک مرد بلندقد شیرهای الکتلی دوره‌گرد می‌آمد که بر واقع کدا بود که برای گدایی خودش روزنامه‌ها و مجله‌هایی که از خرجه می‌آمد را می‌فروخته» (ص ۶) که به اندازه یک مقاله مفصل در توصیف نگاه گلستانی به آدم‌ها گویاست؛ نگامی که حقایق تیاب و ایراد گیر و نیت‌سنج است و یک کتاب‌فروش دوره‌گرد دستار را در واقع گدایی می‌بیند شیرهای و هم‌زمان الکتلی که «برای گدایی» خودش کتاب و مجله می‌فروشد. آن هم مجله‌های خارجی!

امروز نسلی است خسته از تعارف و ریاکاری و محافظه کاری و از سیاست تا اجتماع و تا فرهنگ زمنه برای حرکت‌های واکنشی و ظهور و بروز رادیکالیسم و آثار شیم مهیاست در چنین زمینه‌ای است که هنگامی و درشت گویی و کوبندگی و بازی با عرض و آبروی افراد به جای صراحت و صداقت و شجاعت گرفته می‌شود به خصوص اگر از سوی کسی باشد که به هر حال خود از اهل هنر و اندیشه محسوب می‌شود.

در همین چند سال اخیر چند دوست جوان را دیدم که صراحتاً بر خانسگری‌ها و اظهار نظرهای غیر اخلاقی خود در باره شخصیت‌های مطرح معاصر را با ناسی و اشاره به «ابراهیم گلستان» توجیه کرده‌اند و البته همچون میراد خیالی‌شان حاضر به بحث و گفتگو و شنیدن نقد و تأمل در مورد خودشان نشده‌اند.

سر سرتی‌ترین پاسخ به چنین نمونه‌هایی «چه من چه مربوط؟» است اما واقعیت به این سادگی و صغر و یکی نیست «چه من چه مربوط» در مورد کسی صادق است که در گفتار و رفتارش مؤلفه‌های رفتارهای غلط مقلدان‌باش به‌خوبی نباشد. اگر چنانچه کتاب‌های پوپر را بخواند و فاشیت شود مشمول «چه من چه مربوط» پوپر است اما اگر کسی تحت تأثیر هایدگر و نیچه فاشیست و نازیست شود «چه من چه مربوط» دیگر جواب نمی‌دهد همان‌طور که تأثیر یک ایدئولوگ ایرانی که می‌خواست از دین اسلحه بسازد - و در این راه شور و جنبه و توجیه و عمل را جایگزین استدلال و تعقل می‌کرد و اینها با تئو به حرکت‌های مسلحانه مثلا دینی پس از مرگش به ترور مردم عادی هم انجامید - با «چه من چه مربوط» پاک نمی‌شود. هر چند که قطعاً او مخالف ترور مردم کوچک و

بزرگ بوده است. تأثیر ادبیات آقای گلستان در ادب معاصر ایران، پیش از آنکه در ادبیات آنگلیس نوشته‌های او باشند در ادبیات تند و حق به‌جانب و بر تبه‌گزارهای او خواهد بود و از این لحاظ، اگر قرار باشد افشاگری‌های موهنی، نصرات تند، اتهام‌های سنگین، حق به‌جانب‌بینی، پر هیجانی و تلو که استدلال‌های بی‌پایه، بازی با آبروی افراد (به‌خصوص کسانی که مرده‌اند و قدرت پاسخگویی ندارند) و نگاه از بالا به پایین آقای گلستان - چه هر بهانه و با هر توجیهی - تبلیغ شود، چه نوازی به رفتن به این راه دور!

هنگام خلط‌شان ادبی و هنری گلستان و ادبیات فاشیستی وی، فراموش نکنیم که آن ادبیات هتاکانه چینی که هنوز هم متأسفانه رسوبات شنیع آن در برخی مطبوعات ایران - بعضاً با گرایش‌های سیاسی و اقتصادی - وجود دارد، زاده حرکت‌های چینی و حزب‌شودهای بود که بسیاری از نخبگان و روشنفکران زمانه جذب آن شده بودند. اما سرادک پستی و هنرمندی فرزان باعث نمی‌شود که مؤلفه‌های ضد انسانی و فاشیستی یک نوع نگرش از پسین برود همان‌طوری که فصل و کسالات ادبی و هنری آقای گلستان به هیچ وجه باعث تلهیر نگاه فاشیستی ایشان نمی‌شود. در فضای رادیکال معمولاً عموم مردمان و مقلدان صاحبان رفتارها و رفتارهای تند و بی‌براه سهل‌الوصول‌ترین راه‌های تشبیه - یعنی همین نگرش و نگاه - را می‌گیرند. شاید فردا روزی - هر چند هم که ابراهیم گلستان به تعارف یا به جد فریاد زده باشد که از مقلد و مرید و فاشیسم بیزار است. در این قاعده هم گلستان استثنا نباشد و این است نگرانی کسی که از تفاهم به اندازه تنگ بزار است در باره ساکن آن قصر ناپسی!



موج تحقیر از محدوده منتقدان گلستان

موج تحقیر از محدوده منتقدان گلستان می‌گذرد تا شعاع کل منتقدان پیش می‌رود. تقریباً تمام روشنفکران را در بر می‌گیرد که با رفتارهای ضد انسانی خود هزاران هزار فغان بی‌گناه را به دلایل اقتصادی، ایدئولوژیک یا نژادی به کلیم مرگ فرستادند و ما امروزه رفتارهای آنها را فاشیستی می‌دانیم - از استالین تا هیتلر و از پل پوت تا صدام - شمارهای قربیندهای در باب رهایی انسان‌ها و بهتر شدن دنیا و این شمندهی کار و عمل می‌دانند که بعضاً به آنها تا دم مرگ هم عقیده داشته‌اند. اما هر غم اختلاف‌های شدید سیاسی و ایدئولوژیک معمولاً عملکرد این انسان‌ها در قلع و قمع انسان‌ها مشابیه بوده است. کارشان مشابیه بوده چون سیستم فکری‌شان مشابیه بود. خود محق‌بینی، پر هیجانی و گفتگو، ترویج پر خاشگری، نیت‌سنجی، واکنش شدید به نقد، استفاده از روش‌های ناسواب برای رسیدن به هدفی، والا، نفی روشنفکری (مگر به صورت کلاماً محدود و کلاماً مستند، یا پیش کردن حرمت افراد دخالت در حریم خصوصی انسان‌ها، عملگرایی فراطبیعی و مؤلفه‌هایی از این دست - چنان افراد را به سمت فاشیسم و حکومت‌ها را به سمت توتالیتر شدن سوق می‌دهند که هیولای خشونت‌بمزودی از مخالفان و مترضان و دگراندیشان و منتقدان و روشنفکران به مردم عادی می‌رسد و جامعه‌ای قربانی خشونت و اختناق می‌شود.

گفتارهای گلستان تمام این مؤلفه‌ها را به خوبی دارد و متأسفانه مجذوبان و میلانان وی نه تنها چشم بر این مؤلفه‌های خطرناک رفتار و گفتار گلستان می‌بندند بلکه با علو در مورد شأن ادبی و هنری او، و سپس اتکالی به آن، با دست‌نویز صداقت و صراحت و پر هیجانی محافظه‌کاری می‌میلایب و راه چای محاسن می‌نشانند.